

مدطور شد پس درین هنگام شعر موافق تعریف نامشهور راخص است و مصراع  
 در لغت يك طبقه است از رد و طبقه و در اصطلاح نیمه شعر را گویند به اعتبار  
 ارکان نه با اعتبار حر و ف چنانکه خواهد آمد و مخفی همانا د که ضرورت نیست  
 که بر آخر مصراع اول لفظ تمام شود باشد که بهره از اخذ داخل مصراع اول  
 باشد و بهره د یکر از مصراع دوم و این نزد تازی زبانان بسیار است بلکه  
 توان گفت که مصراع پیش ایشان معتبر نیست و تا تقطیع نکنند مصراع  
 معلوم نگردد و نزد پارسی گویان مصراع معتبر باشد مگر بعضی استادان قطعات  
 و قصارید گفته اند که مصراع را تشخیص نتوان داد و آن از قبیل صنعت ازوم  
 مالا یلزم است یعنی چنین یکی بر شاعر لازم نباشد بر خود لازم گرداند و این  
 را در فن بلبع از صنایع شمرده اند و چون زبان پارسی در فصاحت کمتر از  
 تازیست فارسی گویان در اشعار تکلفی چند کنند که در تازی نیست از آن  
 جمله بطوریکه شعر را دو نیمه کنند و هر یکی را مصراع می گویند هر مصراع می را  
 دو نیمه کنند و هر یکی را پاره گویند و آن شعر را که مشتمل بر چهار پاره است  
 چهار پاره و مستجع نامند و جزء اول از مصراع اول که بجای رکن اول باشد  
 از میزان اعم از اینکه آن رکن سالم باشد یا غیر سالم صد خوانند و جزء  
 آخر را از مصراع اول به همین معنی عروض و جزء اول از مصراع ثانی ابتدای

چیز آخرا از مصراع آخر ضرب و هر چه ما بین صدر و مؤخر و با بقدر او ضرب  
 باشد حشو گویند و شاعر محقق از شعر راست بمعنی اصطلاحی و اقسام آن بحسب  
 استقراده است ( اول ) غزل است و غزل در نسبت زینت زنان و بازی  
 با زنا نسبت و در اصطلاح صیارت نسبت از گفتن چند اشعار که اکثرش یازده و  
 هفتش نه و هفت و اقلش پنج و نوزده تا آخر آن نامه و گویند غزل عدد فردش طاق  
 باید من گویم هرگاه هفت هم بیاید از غزلیت بیرون نرود و بیت اول او مرد و  
 مصراع قافییه دارد و آن را مطلع نامند و باشد که در مطلع باشد و باقی اشعار  
 مصراع آخر او قافییه دارد تا آخر غزل و آن را مقطع نامند و بسا باشد که  
 شاعر در مطلع لقب یا اسم خویش ذکر نماید و آنرا باه صلاح متاخرین تغلص  
 گویند و گاهی در آخر غزل مدح مسدوحی کنند یا دعای نمایند و آنرا متاخرین  
 مکرر گویند و باید تمامی غزل بر یک وزن و قافییه باشد و متضمن باشد  
 بحالات هجر و وصال و حزن و ملال عاشق و حمن و جمال معشوق و وفای جناب  
 مانند ایها و متاخرین مطالب تصوف و وصف شراب و امثال اینها را هم در  
 غزل مذکور میزنند ( دوم ) قصیده است و قصیده بمعنی مقصود است و در اصطلاح  
 اشعار چند باشد که آتش درازده باشد و بعضی گویند بیست و اکثرش هر قدر  
 که قافییه یا فته شود و در مطلع و مقطع و وزن و قافییه مثل غزلیت مکرر اینکه

در قصیده مطلع را بعد از دو واژه بیت یا بیعت بیت یا کسرت از بن یا بیشتر  
 یک دفعه یا دو دفعه یا بیشتر مکرر کنند و متضمن است مدح و ذم و شکایت  
 زمان و مطالب حکمت و تصوف و امثال اینها را و بعضا باشد که شاعر چند  
 بیتی در اول قصیده پیش از شروع بمطلب بگوید مانند غزل یا ذکر حالات  
 شباب یا توصیف فصول و امثال اینها آنرا تشبیب و تغزل گویند و پس از  
 اتمام این بطرز خوبی بمطلب برود از آنرا تخلص گویند و مناجاتین گویند  
 خوانند چنانکه در غزل (سیوم) قطعه است و قطعه پاره باشد و در اصطلاح  
 اشعاری چند است که اقلش دو وا کثرش پنججاه و این در همه چیز مانند  
 قصیده است مگر در سه چیز یکی آنکه بسا باشد که قطعه عدیم المطلع باشد دویم  
 آنکه مضامین همه ابیانش بسته بهم است هیوم آنکه تغزل و تشبیب هم  
 دل از دو غزل و قصیده که مضامین بیتها پیش بهم بسته است قطعه غزل و قطعه  
 قصیده گویند و در بیان غزل و قصیده در همه بیتش که بهم بسته است هم قطعه  
 باشد (چهارم) سئویست منسوب به مثنوی معنی دو نادر و نادر اصطلاح ابیاتی  
 باشد اقلش دو وا کثرش واحد معنی نباشد هر مصرعش صاحب قافیه یعنی  
 هر بیتش مطلع و متضمن است معانی کونا کون را (پنجم) رباعیست منسوب  
 با رباعه به معنی چهار و در اصطلاح ذو بیتی را گویند که بوزن خاصی گفته شود

چنانکه در فصل هفتم در باب دوم خواهد آمد و باید که بیت اولش مطلع باشد و بیت دومش باشد که مطلع باشد آنرا صاحب دو مطلع گویند و باشد که مطلع نباشد آنرا خصی گویند و رباعی را دو بیتی و ترانه نیز گویند و متضمن است معانی مختلفه را (ششم) مصطامت و تسمیط و رعیت و ریل در ریسمان کشیدن باشد و در اصطلاح اشعاری چند باشد متفقه الموزن که شاعر قسمت کرده باشد آن اشعار ابرو مصراع‌های چند و مصراع‌های هر قسمش متفقه الفافیه و برکشت آخر مصراع قسمهاش بر قافیه اصلی باشد و آن قافیه اصلی فاصلی است میان اقسام و هر قسمش را بند گویند متضمن معانی گوناگون و اقسامش به اعتبار عدد مصراع هشت است مهلت سه مصراع‌های باشد مربع چهار مصراع‌های باشد و مشعر و مسدل من و مسموع و متضمن و مسموع و معشر بر قیاس گذشته و قلش سه بند باشد و باشد که دو بند باشد چون قطعه را تضمین نمایند و اکثرش مثل قصیده است هر بند بر قافیه اصلی یافته شود (هفتم) معتزاد است و استزاده در لغت طلب زباده است و در اصطلاح اشعاری چند باشد مانند غزل یا قصیده یا قطعه و در معانی هم مثل اینها و در آخر هر مصراع یا بیت یک کلمه یا چند کلمه از نظر بطریق سجع ذکر کنند یا مصراع‌های از بخورد بگرد بگرد که در وزن کصرا از بحر اصلی او باشد

بها ورنه ( هشتم ) ترجیع است و ترجیع بر کرد افیدن صوت یا کلام باشد و در  
 اصطلاح اشعاری چند باشد متفقه الوزن که شاعر قسمت کرده باشد آن  
 اشعار را بر اشعار چند و فاصل میان اقسامش مصراعی باشد یا بیستی متفق  
 الوزن مختلف القافیه و باشد که این مصراع یا بیت با قسم اولش متفق القافیه  
 باشد و هر قسمش را بند گویند چنانکه در مسقط و آن مصراع یا بیت در  
 آخر همه قسمهایش بعینه اهاد میشود و آنرا بند ترجیع و بند کرد آن و  
 ترجیع ربط گویند و باید آن بند کرد آن که فاصل است میان اتمام مربوط  
 باشد به ما قبلش چنانکه در آخر اقسام هر گاه این بند کرد آن فخر آنند شعر  
 قبلش مهمل ماند و آنکه مصراع در او تکرار می یابد اقسامش مثلث است و  
 مخمض و مضع و متسع و آنکه بیت در او تکرار می یابد هر قسمش اقلش  
 سه شعر است و هیومین بند کرد آن و اکثرش پانزده شعر است پانزدهمین  
 بند کرد آن ربیعت هم دینده شد است و این ترجیع را ترجیع بند گویند  
 ( نهم ) ترکیب بند است و ترکیب بهم آمیختن و پیوستن باشد و در اصطلاح  
 در همه چیز مانند ترجیع است الا در آن ربط که در آخر اقسام شعری یا  
 مصراعی اجزایی می آرند و تکرار نمیکنند و می شاید که این فاصل میان ترکیب  
 بند و ترجیع شعری باشد از غیر که تضمین نموده باشند و هم چنین در همه جا